



اشاره:

جوان نوگراست؛ خود را از نسل امروز و فردا می‌داند؛ خود را در سنت‌ها و فرهنگ‌های گذشته محدود و محصور نمی‌کند و همواره در صدد تغییر و تحول در اطراف خود (در اتاق خود و در خانه خود و در جامعه خود) است. شکی نیست که نوگرایی با ساختارشکنی و نقد سنت و پیشینه همراه است. روحیه جوان بهترین دروازه برای ورود به جریان‌های سیاسی و فرهنگی ضد دین به شمار می‌رود که به نام نوگرایی و نواندیشی به سراغ جوان آمده و ضمن جدا کردن او از سنت‌های پایدار جامعه، چنان با او سخن می‌گویند که گویی پابندی به اصول و مبانی دینی، نوعی واپس‌گرایی و ارتجاع و عامل رکود در پیشرفت‌های علمی و اجتماعی است.

چاهی به نام نوگرایی

حسن ملک‌شاهی

یک تاریخ یا عبرت

نگاه به سرنوشت جوانانی که در پی نوگرایی، از آموزه‌های دینی و دین‌شناسان واقعی جدا شدند و به دام اختاپوس خودمحوری و اجتهاد به رأی و ضلالت و گمراهی افتادند، تنها بیان یک مقطع از تاریخ این سرزمین نیست؛ بلکه عبرت و هشدار است برای همهٔ آنانی که نوگرایی و نواندیشی را راهی بی‌خطر یا کم‌خطر می‌دانند.

پیش از آغاز نهضت اسلامی مردم ایران به رهبری امام خمینی ره در سال ۱۳۴۲، مهندس مهدی بازرگان به دعوت انجمن اسلامی دانشجویان، در مسجد شهید مطهری (سپهسالار پیشین) چهار جلسه سخنرانی کرد که بعدها به صورت کتابی به چاپ رسید.^۱ ایشان با استفاده از واژه‌های نو و مباحث علمی و کار تطبیقی بین علم جدید و آیات قرآن - خصوصاً مسائل مربوط به معاد و قیامت - در صدد اثبات علمی قیامت برآمد. این سخنان برای جوانان جویای سخنان نو، جذابیتی خاص پیدا کرد. بازرگان در این کتاب^۲ و سپس در سخنرانی‌های دیگر، زوایای انحرافی را در بین جوانان دانشجویان باز کرد که سنگ بنای انحراف آنان، هم در نوع جهان‌بینی و هم در تدوین ایدئولوژی مبارزه شد.

در آن جمع، دانشجویانی چون حنیف‌نژاد حضور داشتند که شاید آن روز باور نمی‌کردند نگاه نمادین و سمبلیک^۳ بازرگان آنان را به سمت جهان‌بینی‌ای سوق می‌دهد که همه پدیده‌های عالم را تنها با چرتکهٔ خرد خاکی و جزئی‌نگر، محاسبه و تحلیل و تفسیر می‌کند.

قیام خونین ۱۵ خرداد ۴۲ به رهبری امام ره شاگردان مکتب بازرگان و نهضت آزادی را سخت در خود فرو برد. آنان احساس می‌کردند نباید از قافلهٔ مردم جا بمانند و نهضت آزادی و جبهه ملی تنها مبارزه را در حرکت‌های پارلمانتاریستی و برپایی میتینگ و عدم مقابله با شخص شاه تفسیر و تحلیل می‌کردند. از این رو، حنیف‌نژاد و برخی دیگر از شاگردان بازرگان از نهضت آزادی جدا شدند و سازمان مجاهدین خلق را بنیان نهادند. هستهٔ اولیهٔ سازمان مجاهدین توسط محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن و حسن نیک‌بین (معروف به عبدی) پی‌ریزی

شد و سپس با پیوستن افرادی چون حسین روحانی و ... در عرصهٔ جریان‌های سیاسی اعلام موجودیت کرد.

از آن‌جا که نوع جهان‌بینی آنان به گونه‌ای بود که همهٔ پدیده‌های عالم هستی را در جهان ماده تجزیه و تحلیل می‌کردند، برای تدوین مرامنامه و اساسنامه یا به عبارت دیگر، تدوین ایدئولوژی سازمان خود دچار انحراف گام به گام شدند. آن‌ها هر چند در ابتدا به سراغ قرآن و نهج البلاغه رفتند، اما از آن‌جا که علاوه بر نوع نگاهشان، ابزار دستیابی به آموزه‌های قرآن و روایات را در دست نداشتند و خود را مستغنی از اسلام‌شناسان و مفسران واقعی می‌دانستند. آنان به جایی رسیدند که اسلام را کنار گذاشتند و ایدئولوژی مارکسیست را پذیرفتند.

حسین روحانی از اعضای^۴ مرکزی سازمان منافقین که بعدها از این سازمان جدا شده و سازمان مارکسیستی پیکار را بنیان نهاد و علیه نظام اسلامی دست به کشتار زد، در خاطرات خود می‌نویسد: «... برنامه آموزشی سازمان در ابتدا محدود بود، ولی بعدها و به خصوص در سال ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ مفصل‌تر و شامل سه دوره مقدماتی، متوسط و عالی گردید. اما درباره مضمون بخش‌های مربوط به هر یک از بخش‌های چهارگانه فوق، باید بگویم که در زمینه ایدئولوژی، اساس کار را قرآن و سپس نهج البلاغه تشکیل می‌داد. در هر جلسه، ابتدا چند آیه از سوره‌های مختلف قرآن (بیشتر سوره‌های توبه، انفال، احزاب، محمد ص) قرائت و تفسیر می‌شد. گاه به جای قرآن یا به دنبال آن، بخشی از نهج البلاغه (و از آن جمله وصیت حضرت علی ع، نامه به عثمان بن حنیف و ...) بحث و تفسیر می‌شد و از آن به بعد، درباره دیگر مسائل گفت‌وگو به عمل می‌آمد. تفسیر آیات قرآن و نهج البلاغه ابتدا به صورت شفاهی آموزش داده می‌شد و بعدها از مقالاتی شامل تفسیر بخش‌هایی از سوره‌های فوق و خطبه‌ها که از نهج البلاغه تهیه می‌گردید، در قبل و یا ضمن تفسیر، استفاده به عمل می‌آمد.»

اعضای سازمان منافقین با تأثیرپذیری از نگاه بازرگان و سایر اعضای نهضت آزادی و نیز روشنفکران غرب‌زده، بر آن شدند تا با

بضاعت کم علمی خود از معارف اسلام، پا جای پای اساتید خود بگذارند و در مسیر نوگرایی و نواندیشی، به اصطلاح خود، به کمک دین بیایند؛ هم مشکلات خود را حل کنند و هم برای جذب نیرو به سازمان ایجاد جذابیت کنند. حسین روحانی ادامه می‌دهد: «نوشته‌ای که در این رابطه در زندان تهیه شد، جزو‌های تحت عنوان «علم، فلسفه و دین» بود که طی آن نویسنده کوشش کرده بود ثابت کند که علم و فلسفه در مقابل دین قرار نمی‌گیرند، بلکه مقدمه آن محسوب می‌شوند؛ مقدمه‌ای که به نوبه خود، دین و حقانیت آن را مورد اثبات قرار می‌دهد.»^۵

یک نکته

در زمانی که جوانان سازمان منافقین به دنبال تدوین ایدئولوژی خود بودند، به دلیل اوج حرکت‌های استقلال‌طلبی در جهان سوم و مبارزات ضد استعماری در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین، که بیشتر توسط بلوک شرق و ایدئولوژی مارکسیستی تغذیه و پشتیبانی می‌شد، این ایدئولوژی و نیز افراد و آزادیخواهان چپ‌گرا برای جوانان جذابیت خاصی داشتند. از این رو، این جوانان به مطالعه کتب مارکسیستی روی آوردند. آنان در این مرحله به گمان خوب بودن برخی از آموزه‌های ایدئولوژی مارکسیستی، برخی از اصول و راهکارهای مبارزاتی این مکتب را پذیرفتند. یکی از رهبران اسبق سازمان منافقین در این خصوص می‌گوید: «مطالعات مارکسیستی از سال ۱۳۴۶ شروع شد. یادم هست که تضاد مائو را به من دادند و خیلی روی من تأثیر گذاشت. درست مثل کسی که مثلاً میکروسکوپ را برای اولین بار کشف کرده است، این احساس به من دست داده بود که با این وسیله می‌توان خیلی چیزها را جمع‌آوری کرد... خواندن مارکسیسم که شروع شد، بعضی از بچه‌ها کم‌کم به شک افتادند... در اثر این شک، محمد (حنیف‌نژاد) حس کرد که می‌باید جلو این شک را بگیرد... مارکسیسم به عنوان علم مبارزه مطرح شده بود... در آن زمان می‌گفتند مارکسیست‌ها دو نوع حرف دارند: یک سری حرف‌های ضد دین دارند که مزخرف است و باید کنار گذاشت، و یک سری حرف‌های دیگر هم دارند که علم مبارزه است. این که چطور می‌توان قدرت را

در چنگ گرفت و چطور یک گروه معلوم و آداب‌دار می‌تواند توده‌ها را بسیج کند و انقلاب راه بیندازد و حاکمیت را سرنگون کند، علم است. باید رفت و یاد گرفت. در این زمینه هم کمونیست‌ها بیشتر از ما کار کرده‌اند».^۷

پس از گذشت مدتی، این انحراف زاویه باز کرد و اعضای سازمان با توجیه این که برخی از مبانی علمی و اعتقادی مارکسیست ما را از رجوع به منابع و متون دینی بی‌نیاز می‌کند، به کنار نهادن کتب مذهبی و در رأس آن‌ها قرآن و نهج البلاغه سوق یافتند. عبدالله زرین کفش (یکی دیگر از اعضای سازمان منافقین) می‌گوید: «در تبریز، ما اقتصاد به زبان ساده را ایدئولوژیک‌تر و اسلامی‌تر می‌کردیم و روی بچه‌ها کار می‌کردیم... در سال‌های بعد، کار به جایی رسید که افراد - خود به خود - می‌گفتند چرا وقتی اقتصاد سیاسی مارکس را می‌خوانیم، بیایم آیات قرآن را کنار آن بگذاریم؟! آمدند به جای تفسیر قرآن را روایات خود «کاپیتال» را جلوشان گذاشتند... نفی تفکر ایدئولوژیک سازمان، در خود ایدئولوژیک آن گنجانده شده بود».^۸

به مرور زمان، انحراف زاویه‌ای بازتر و گسترده‌تر پیدا کرد و کار جوانان جویای نوگرایی و نواندیشی و تطبیق موازین اسلامی با علم روز و تلاش برای استخدام شیوه‌های امروزی برای دستیابی به قدرت به جایی رسید که دین را مانع دستیابی به اهداف خود دیدند و اندک‌اندک زبان به انتقاد از دین گشودند. حسین روحانی در این باره می‌گوید: «جزوه سبزی، اگر چه با طرح ضعف‌ها و نارسایی‌های مذهب زمینه را از هر جهت برای رد و نفی آن فراهم می‌سازد، لیکن هنوز از اظهار کلام آخر - که همان دو مذهب است - خودداری می‌شود. و این درست در شرایط و زمانی است که نویسنده این جزوه (تقی شهرام) شخصاً اعتقادی به مذهب نداشته و به احتمال قوی مارکسیست بوده است و اتخاذ چنین شیوه‌ای بدون تردید آگاهانه و به اصطلاح جنبه تاکتیکی داشته تا از این طریق جلوی هرگونه مخالفت ناگهانی و نابهنگام را گرفته و افراد سازمان را به تدریج و قدم به قدم از ایدئولوژی قبلی دور ساخته و آماده پذیرش

مواضع و نظرات جدید بنماید».^۹ سرانجام، اعضای مرکزی سازمان در سال ۱۳۵۲ به صورت محرمانه تغییر ایدئولوژیک دادند، اما علی مهین دوست (مشهور به علی عقیدتی) با این که دین اسلام را کنار نهاده بود، برای فاصله نگرفتن اعضای این سازمان از تشکیلات به صورت تاکتیکی به امامت نماز جماعت نیروهای سازمان ادامه داد!

سازمان در سال ۱۳۵۴ طی بیانیه‌ای که توسط تقی شهرام به رشته تحریر در آمده بود، علناً تغییر ایدئولوژیک و پذیرفتن ایدئولوژی مارکسیستی را اعلام کرد. بعدها تقی شهرام، سرانجام افراطی‌گری در نواندیشی و نوگرایی و برخورد علمی با مبانی دین را که نتیجه‌ای جز بی‌سوادی دینی، جدایی از قرآن و اهل بیت (ع)، دوری از مرجعیت و نهادهای دینی، غرور علمی و اجتهاد به رأی را نداشت، این گونه به تصویر کشید: «پیراهن اسلام را از هر کجا وصله علمی زدیم، از جای دیگر پاره شد».^{۱۰}

سازمان منافقین پس از اعلام این بیانیه، کسانی چون شریف واقفی و صمدیه لاف را که حاضر به پذیرش ایدئولوژی مارکسیستی نبودند، به فحیح‌ترین وضع به شهادت رساند و از آن پس، خود و جوانان فریب خورده دیگری را باز بچه دست ابرقدرت‌ها و امیال شوم آنان کرد.

اکنون نیز برخی در صدد هستند با معرفی مکتب لیبرال - دموکراسی آن را مکتب امروز و فردا جلوه دهند و مقاومت در برابر آن را نوعی تحجر و واپس‌گرایی جلوه دهند. گاه به خوبی‌های لیبرال - دموکراسی و گاه به تطابق برخی مبانی دینی با مبانی لیبرال - دموکراسی در نوشتارها و گفتارهای خود می‌پردازند. این گروه حتی در برخی از موارد، درست مانند منافقین سال‌های ۱۳۵۲، اسلام و مبانی اسلام را کهنه و مانع اصلی ترقی و پویایی معرفی می‌کنند و چنان قلم و قدم می‌زنند که به نظر می‌رسد در برخی موارد تغییر ایدئولوژیک داده‌اند.

بی‌شک، نوگرایی به همان اندازه که برای جوان ارزش است و نردبان تعالی در افکار و اندیشه‌ها به شمار می‌رود، می‌تواند چاهی برای فرو غلتیدن در تاریکی‌های جهل و ضلالت و گرفتار آمدن در دام گروه‌های ضد دینی و مخالف و معارض با انقلاب و

سرزمین ایران باشد. این اصل را باید پذیرفت که آن دو گوهری که پیامبر اکرم (ص) در میان مسلمانان به یادگار نهاد «انی تارک فیلکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل البیت»^{۱۱} هرگز کهنه نخواهد شد. نکته بسیار زیبا و ظریفی که خداوند از آن به عنوان کلید دستیابی به همه زیبایی‌ها یاد می‌کند و جوانان و همه انسان‌ها را به آن دعوت می‌کند، ایمان به غیب است؛ به عبارت دیگر، جهان‌بینی‌ای که در آن، حرف نخست را اعتقاد به غیب و عالم ماوراء عالم ماده می‌زند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. نام این کتاب «راه طی شده» است. شهید مطهری درباره محتوای این کتاب می‌نویسد: «حقیقت این است: راهی که مؤلف دانشمند راه طی شده با کمال صفا و خلوص نیت طی کرده است، آن چنان بی‌راهه است که مجالی برای استدلال از راه «نظام غایی» که دانشمندان به اقتباس از قرآن مجید آن را راه «اتقان صنع» اصلاح کرده‌اند، نمی‌گذارد.» ر.ک: شهید مطهری، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۵، ص ۳۳.

۲. بازرگان در بخشی از این کتاب می‌نویسد: «قیامت خارج از این زمین و آسمان و در ورای عالم جسمانی یا ماده نیست، پرده دیگری از پرده‌های تبدیل و تحول طبیعت است که ظاهر می‌شود.»

۳. بازرگان در کتاب خود عمل انسان را به نوعی انرژی تفسیر می‌کند و با تکیه بر قانون «اصل بقای ماده و انرژی» (هیچ چیز موجود نمی‌باشد و هر چه هست تبدیل و تحول است) گناه را تبدیل انرژی بد و ثواب را تبدیل انرژی خوب تفسیر می‌کند. ر.ک: مجموعه آثار مهندس بازرگان، ج ۱، مباحث بنیادین، راه طی شده، ص ۱۲۵-۱۷.

۴. نگاه نمادین و سمبلیک، به نگاه مادی و تأویل‌گرایانه‌ای گفته می‌شود که در آن تلاش می‌شود برای مفاهیم قدسی و معنایی، صورتی مادی تراشیده شود. نگاه آقای بازرگان به مفاهیم دینی، نگاهی نمادین و سمبلیک است که بعدها توسط جریان‌های چپ‌گرا و نیز لیبرال‌ها به کار گرفته شد. آنان زکات را کمک به تشکیلات، نماز را قیام علیه امپریالیست، روزه را نماد سکوت و رازداری درون تشکیلاتی و ... می‌گرفتند.

۵. حسین روحانی، سازمان مجاهدین خلق ایران، ص ۳۹ و ۴۰. حسین روحانی که در بهمن سال ۱۳۶۰ دستگیر شد در تاریخ ۱۳۶۲/۵/۲۲ به دلیل اقدام مسلحانه بر ضد نظام اسلامی و شرکت در شهادت‌دها پاسدار در کردستان اعدام شد.

۶. حسین روحانی، سازمان مجاهدین خلق، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۱۱۲.

۷. مصاحبه با بهمن بازرگان، بررسی تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق ایران در سال ۱۳۵۴ هـ ش مظفر مهرآبادی، ص ۱۸۷ و ۱۸۸.

۸. مصاحبه با عبدالله زرین کفش، همان، ص ۱۹۰، ۱۸۹.

۹. حسین روحانی، سازمان مجاهدین خلق ایران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۱۱۳.

۱۰. رسول جعفریان، جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی - سیاسی ایران (۱۳۳۰-۱۳۵۲)، ص ۲۵۳.

۱۱. بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۰۹.